

انجیل یوحنا

کلمه جسم گردید

۱ در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. ۲ همان در ابتدا نزد خدا بود. ۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. ۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود. ۵ و نور در تاریکی می درخشد و تاریکی آن را دریافت.

۶ شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛ ۷ او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند. ۸ او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد. ۹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می گرداند و در جهان آمدنی بود. ۱۰ او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت. ۱۱ به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛ ۱۲ و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، ۱۳ که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.

۱۴ و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر. ۱۵ و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می گفت: «این است آنکه درباره او گفتم آنکه بعد از من می آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.» ۱۶ و از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض، ۱۷ زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید. ۱۸ خدا راهرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.

یحیای تعمیددهنده درباره رسالت خود سخن می گوید
 ۱۹ و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان
 و لاویان را فرستادند تا از او سوال کنند که تو کیستی، ۲۰ که معترف
 شد و انکار نمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم. ۲۱ آنگاه از او سوال
 کردند: «پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟ گفت: «نیستم.»
 ۲۲ آنگاه بدو گفتند: «پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند
 جواب بریم؟ درباره خود چه می گویی؟» ۲۳ گفت: «من صدای ندا
 کننده‌ای در بیابانم که راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیا بنی
 گفت.»
 ۲۴ و فرستادگان از فریسیان بودند. ۲۵ پس از او سوال کرده، گفتند:
 «اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید می دهی؟»
 ۲۶ یحیی در جواب ایشان گفت: «من به آب تعمید می دهم و در میان شما
 کسی ایستاده است که شما او را نمی شناسید. ۲۷ و او آن است که بعد
 از من می آید، اما پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند
 نعلینش را باز کنم.» ۲۸ و این در بیت عبره که آن طرف اردن است، در
 جایی که یحیی تعمید می داد واقع گشت.

یحیای تعمیددهنده عیسی را بعنوان مسیحای موعود معرفی می کند
 ۲۹ و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می آید. پس
 گفت: «اینک بره خدا که گناه جهان را برمی دارد! ۳۰ این است آنکه من
 درباره او گفتم که مردی بعد از من می آید که پیش از من شده است زیرا
 که بر من مقدم بود. ۳۱ و من او را نشناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر
 گردد، برای همین من آمده به آب تعمید می دادم.» ۳۲ پس یحیی شهادت
 داده، گفت: «روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او
 قرار گرفت. ۳۳ و من او را نشناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید

دهم، همان به من گفت برهر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح القدس تعمید می‌دهد. ۳۴ و من دیده شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.»

نخستین شاگردان عیسی

۳۵ و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود. ۳۶ ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت: «اینک بره خدا.» ۳۷ و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند. ۳۸ پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. بدیشان گفت: ۳۹ «چه می‌خواهید؟» بدو گفتند: «ربی (یعنی ای معلم (در کجا منزل می‌نمایی؟)» ۴۰ بدیشان گفت: «بیایید و ببینید.» آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل دارد، و آن روز را نزد او بماندند و قریب به ساعت دهم بود.

۴۱ و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون پطرس بود. ۴۲ او اول برادر خود شمعون را یافته، به او گفت: «مسیح را (که ترجمه آن کرسس است (یافتیم.)» و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگر بسته، گفت: «تو شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا خوانده خواهی شد (که ترجمه آن پطرس است.)»

۴۳ بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس را یافته، بدو گفت: «از عقب من بیا.» ۴۴ و فیلیپس از بیت صیدا از شهر اندریاس و پطرس بود. ۴۵ فیلیپس نتنائیل را یافته، بدو گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیامذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است.» ۴۶ نتنائیل بدو گفت: «مگر می‌شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» فیلیپس بدو گفت: «بیا و بین.» ۴۷ و عیسی چون دید که نتنائیل به سوی او می‌آید، درباره او گفت: «اینک اسرائیلی حقیقی که در او مکرری نیست.» ۴۸ نتنائیل بدو گفت: «مرا از کجای شناسی؟» عیسی در جواب وی گفت: «قبل از آنکه فیلیپس تو را

دعوت کند، در حینی که زیردرخت انجیر بودی تو را دیدم.»^{۴۹} نتنائیل در جواب او گفت: «ای استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!»^{۵۰} عیسی در جواب او گفت: «آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.»^{۵۱} پس بدو گفت: «آمین آمین به شما می گویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می کنند خواهید دید.»

۲

عروسی در قانا

^۱ و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.
^۲ و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند.^۳ و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: «شراب ندارند.»^۴ عیسی به وی گفت: «ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.»^۵ مادرش به نوکران گفت: «هرچه به شما گوید بکنید.»

^۶ و در آنجا شش قدح سنگی برحسب تطهیریهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت.^۷ عیسی بدیشان گفت: «قدحها را از آب پر کنید.» و آنها را لبریز کردند.^۸ پس بدیشان گفت: «الان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید.» پس بردند؛^۹ و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجاست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، می دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت: «هرکسی شراب خوب را اول می آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟»

^{۱۱} و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.^{۱۲} و بعد از آن

او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند.

تطهیر خانه خدا

۱۳ و چون عید فصح نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت، ۱۴ و در هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت. ۱۵ پس تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاو را، و نقود صرافان را ریخت و تخت‌های ایشان را واژگون ساخت، ۱۶ و به کبوترفروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید.» ۱۷ آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است: «غیرت خانه تو مرا خورده است.»

۱۸ پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: «به ما چه علامت می‌نمایی که این کارها را می‌کنی؟» ۱۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.» ۲۰ آنگاه یهودیان گفتند: «در عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نموده‌اند؛ آیا تو در سه روز آن را برپا می‌کنی؟» ۲۱ لیکن او درباره قدس جسد خود سخن می‌گفت. ۲۲ پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.

۲۳ و هنگامی که در عید فصح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند. ۲۴ لیکن عیسی خویشان را بدیشان موتمن نساخت، زیرا که او همه را می‌شناخت. ۲۵ و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی درباره انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود می‌دانست.

۱ و شخصی از فریسیان نيقوديموس نام از روسای يهود بود. ۲ او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد می دانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده ای زیرا هیچ کس نمی تواند معجزاتی را که تو می نمایی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.» ۳ عیسی در جواب او گفت: «آمین آمین به تو می گویم اگر کسی از سر نومولود نشود، ملکوت خدا را نمی تواند دید.» ۴ نيقوديموس بدو گفت: «چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟» ۵ عیسی در جواب گفت: «آمین، آمین به تو می گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود. ۶ آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است. ۷ عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید. ۸ باد هر جا که می خواهد می وزد و صدای آن را می شنوی لیکن نمی دانی از کجا می آید و به کجا می رود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.»

۹ نيقوديموس در جواب وی گفت: «چگونه ممکن است که چنین شود؟» ۱۰ عیسی در جواب وی گفت: «آیا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمی دانی؟ ۱۱ آمین، آمین به تو می گویم آنچه می دانیم، می گویم و به آنچه دیده ایم، شهادت می دهیم و شهادت ما را قبول نمی کنید. ۱۲ چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟ ۱۳ و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است. ۱۴ و همچنان که موسی ما را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، ۱۵ تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. ۱۶ زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسریگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. ۱۷ زیرا خدا پسر خود را

در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد. ۱۸ آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد الان بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده. ۱۹ و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است. ۲۰ زیرا هر که عمل بد می کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی آید، مبادا اعمال او تویخ شود. ۲۱ ولیکن کسی که به راستی عمل می کند پیش روشنی می آید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خدا کرده شده است.»

گفتار یحیی تعمیددهنده درباره عیسی

۲۲ و بعد از آن عیسی با شاگردان خود به زمین یهودیه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمید می داد. ۲۳ و یحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم تعمید می داد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم می آمدند و تعمید می گرفتند، ۲۴ چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود. ۲۵ آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد. ۲۶ پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف اردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید می دهد و همه نزد او می آیند.» ۲۷ یحیی در جواب گفت: «هیچ کس چیزی نمی تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود. ۲۸ شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم. ۲۹ کسی که عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده آواز او را می شنود، از آواز داماد بسیار خشنود می گردد. پس این خوشی من کامل گردید. ۳۰ می باید که او افزوده شود و من ناقص گردم. ۳۱ او که از بالا می آید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و از زمین تکلم می کند؛ اما او که از آسمان می آید، بالای همه است. ۳۲ و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت می دهد و

هیچ کس شهادت او را قبول نمی کند. ۳۳ و کسی که شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است. ۳۴ زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلم می نماید، چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی کند. ۳۵ پدر پسر را محبت می نماید و همه چیز را بدست او سپرده است. ۳۶ آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می ماند.»

۴

زن سامری

۱ و چون خداوند دانست که فریسیان مطلع شده اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می دهد،^۲ با اینکه خود عیسی تعمید نمی داد بلکه شاگردانش،^۳ یهودیه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت.
 ۴ و لازم بود که از سامره عبور کند^۵ پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید.^۶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود.^۷ که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «جرعه ای آب به من بنوشان.»^۸ زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند.
 ۹ زن سامری بدو گفت: «چگونه تو که یهود هستی از من آب می خواهی و حال آنکه زن سامری می باشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند.
 ۱۰ عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را می دانستی و کیست که به تو می گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می کردی و به تو آب زنده عطا می کرد. ۱۱ زن بدو گفت: «ای آقا دلوری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟»^{۱۲} آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواسی او از آن می آشامیدند؟»
 ۱۳ عیسی در جواب او گفت: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد،

۱۴ لیکن کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، ابد تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می‌جوشد.» ۱۵ زن بدو گفت: «ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجابهت آب کشیدن نیایم.»

۱۶ عیسی به او گفت: «برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.» ۱۷ زن در جواب گفت: «شوهر ندارم.» عیسی بدو گفت: «نیکو گفتی که شوهر نداری! ۱۸ زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفتی!» ۱۹ زن بدو گفت: «ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی! ۲۰ پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند و شما می‌گویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.» ۲۱ عیسی بدو گفت: «ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد. ۲۲ شما آنچه را که نمی‌دانید می‌پرستید اما ما آنچه را که می‌دانیم عبادت می‌کنیم زیرا نجات از یهود است. ۲۳ لیکن ساعتی می‌آید بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است. ۲۴ خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی پرستد.»

۲۵ زن بدو گفت: «می‌دانم که مسیح یعنی کرسئس می‌آید. پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد.» ۲۶ عیسی بدو گفت: «من که با تو سخن می‌گویم همانم.»

عیسی درباره حصاد روحانی سخن می‌گوید

۲۷ و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن می‌گوید و لکن هیچ کس نگفت که چه می‌طلبی یا برای چه با او حرف می‌زنی. ۲۸ آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را

گفت: ۲۹ «بیایید و کسی را ببینید که هرآنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» ۳۰ پس از شهر بیرون شده، نزد او می آمدند.

۳۱ و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: «ای استاد بخور.»
 ۳۲ بدیشان گفت: «من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی دانید.»
 ۳۳ شاگردان به یکدیگر گفتند: «مگر کسی برای او خوراکی آورده باشد!»
 ۳۴ عیسی بدیشان گفت: «خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم. ۳۵ آیا شما نمی گوید که چهار ماه دیگر موسم درواست؟ اینک به شما می گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه ها را ببینید زیرا که الان بجهت درو سفید شده است. ۳۶ و دروگر اجرت می گیرد و ثمری بجهت حیات جاودانی جمع می کند تا کارنده و دروکننده هر دو با هم خشنود گردند. ۳۷ زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی می کارد و دیگری درو می کند. ۳۸ من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده اید.»

ایمان آوردن سامریان به عیسی

۳۹ پس در آن شهر بسیاری از سامریان بواسطه سخن آن زن که شهادت داد که هرآنچه کرده بودم به من بازگفت بدو ایمان آوردند. ۴۰ و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند. ۴۱ و بسیاری دیگر بواسطه کلام او ایمان آوردند. ۴۲ و به زن گفتند که «بعد از این بواسطه سخن تو ایمان نمی آوریم زیرا خود شنیده و دانسته ایم که او درحقیقت مسیح و نجات دهنده عالم است.»

موعظه عیسی در جلیل

(متی ۴: ۱۷-۱۲، مرقس ۱: ۱۵-۱۴، لوقا ۴: ۱۵-۱۴)

۴۳ اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شده.
 ۴۴ زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست.
 ۴۵ پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هرچه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.

شفای پسر یک افسر

۴۶ پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، بازآمد. و یکی از سرهنگان ملک بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود.
 ۴۷ و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود.
 ۴۸ عیسی بدو گفت: «اگر آیات و معجزات نبینید، همانا ایمان نیاورید.»
 ۴۹ سرهنگ بدو گفت: «ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.»
 ۵۰ عیسی بدو گفت: «برو که پسرت زنده است.» آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد. ۵۱ و در وقتی که او می‌رفت، غلامانش او را استقبال نموده، مرده دادند و گفتند که پسر تو زنده است.
 ۵۲ پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت یافت. گفتند: «دیروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.»
 ۵۳ آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: «پسر تو زنده است.» پس او و تمام اهل خانه او ایمان آوردند. ۵۴ و این نیز معجزه دوم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

۵

شفای مردی در کنار حوض

۱ و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلیم آمد. ۲ و در اورشلیم نزد باب الضان حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا می‌گویند که

پنج رواق دارد. ۳ و در آنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب می‌بودند.

۴ و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.

۵ چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: «آیا می‌خواهی شفا یابی؟» ۶ مریض او را جواب داد که «ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می‌آیم، دیگری پیش از من فرورفته است.» ۷ عیسی بدو گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!» ۸ که در حال آن، مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود.

۹ پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند: «روز سبت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.» ۱۰ او در جواب ایشان گفت: «آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.» ۱۱ پس از او پرسیدند: «کیست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟» ۱۲ لیکن آن شفا یافته نمی‌دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا ازدحامی بود. ۱۳ و بعد از آن، عیسی او را در هیكل یافته بدو گفت: «اکنون شفا یافته‌ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.» ۱۴ آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «آنکه مرا شفا داد، عیسی است.» ۱۵ و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی می‌کردند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود.

عیسی خود را پسر خدا

۱۶ عیسی در جواب ایشان گفت که «پدر من تاکنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم.» ۱۷ پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت.

۱۸ آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که پسر از خود هیچ نمی‌تواند کرد مگر آنچه ببند که پدر به عمل آرد، زیرا که

آنچه او می‌کند، همچنین پسر نیز می‌کند. ۱۹ زیرا که پدر پسر را دوست می‌دارد و هر آنچه خود می‌کند بدو می‌نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب ننمایید. ۲۰ زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی‌خیزاند و زنده می‌کند، همچنین پسر نیز هر که را می‌خواهد زنده می‌کند. ۲۱ زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است. ۲۲ تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است. ۲۳ آمین آمین به شمامی گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است. ۲۴ آمین آمین به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می‌شنوند و هر که بشنود زنده گردد. ۲۵ زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد. ۲۶ و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان است. ۲۷ و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند، آواز او را خواهند شنید، ۲۸ و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری.

۲۹ من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنانکه شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است. ۳۰ اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست.

عیسی ادعای خود را ثابت می‌کند

۳۱ دیگری هست که بر من شهادت می‌دهد و می‌داند که شهادتی که او بر من می‌دهد راست است. ۳۲ شما نزد یحیی فرستادید و او به راستی

شهادت داد. ۳۳ اما من شهادت انسان را قبول نمی کنم ولیکن این سخنان را می گویم تا شما نجات یابید. ۳۴ او چراغ افروخته و درخشنده ای بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید. ۳۵ و اما من شهادت بزرگتر از یحیی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می کنم، بر من شهادت می دهد که پدر مرا فرستاده است. ۳۶ و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز آواز او را نشنیده و صورت او را ندیده اید، ۳۷ و کلام او را در خود ثابت ندارید زیرا کسی را که پدر فرستاد شما بدو ایمان نیاوردید.

۳۸ کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می دهد. ۳۹ و نمی خواهید نزد من آید تا حیات یابید. ۴۰ جلال را از مردم نمی پذیرم. ۴۱ ولیکن شما را می شناسم که در نفس خود محبت خدا را ندارید. ۴۲ من به اسم پدر خود آمده ام و مرا قبول نمی کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد. ۴۳ شما چگونه می توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟ ۴۴ گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادعا خواهم کرد. کسی هست که مدعی شما می باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید. ۴۵ زیرا اگر موسی را تصدیق می کردید، مرا نیز تصدیق می کردید چونکه او درباره من نوشته است. ۴۶ اما چون نوشته های او را تصدیق نمی کنید، پس چگونه سخنان مرا قبول خواهید کرد.»

۶

خوراک به پنجهزار نفر

(متی ۱۴: ۲۱-۱۳، مرقس ۶: ۴۴-۳۰، لوقا ۹: ۱۷-۱۰)

۱ و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریه باشد، رفت. ۲ و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریشان

می نمود، می دیدند. ^۳ آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست. ^۴ و فصیح که عید یهود باشد، نزدیک بود.

^۵ پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او می آیند. به فیلیپس گفت: «از کجا نان بخیریم تا اینها بخورند؟» ^۶ و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می دانست چه باید کرد. ^۷ فیلیپس او را جواب داد که «دویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند!» ^۸ یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شمعون پطرس باشد، وی را گفت: ^۹ «در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. و لیکن این از برای این گروه چه می شود؟» ^{۱۰} عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» و در آن مکان، گياه بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند. ^{۱۱} عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند. ^{۱۲} و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: «پاره های باقی مانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.» ^{۱۳} پس جمع کردند و از پاره های پنج نان جو که از خورندگان زیاده آمده بود، دوازده سبد پر کردند. ^{۱۴} و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که «این البته همان نبي است که باید در جهان بیاید!» ^{۱۵} و اما عیسی چون دانست که می خواهند بیایند و او را به زور برده پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد.

راه رفتن بر روی آب

(متی ۱۴: ۲۲-۳۳، مرقس ۶: ۵۲-۴۵)

^{۱۶} و چون شام شد، شاگردانش به جانب دریای پایین رفتند، ^{۱۷} و به کشتی سوار شده به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود. ^{۱۸} و دریابواسطه وزیدن باد شدید به تلاطم آمد. ^{۱۹} پس وقتی که قریب به بیست و پنج یا سی تیر پرتاب

رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریا خرامان شده، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند. ۲۰ او بدیشان گفت: «من هستم، مترسید!» ۲۱ و چون می‌خواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.

عیسی نان حقیقی و آسمانی

۲۲ بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی باشاگردان خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند. ۲۳ لیکن زورقهای دیگر از طریقه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود. ۲۴ پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتی‌سوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.

۲۵ و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: «ای استاد کی به اینجا آمدی؟» ۲۶ عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که مرا می‌طلبید نه بسبب معجزاتی که دیدید، بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیرشدید. ۲۷ کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراک که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مهر زده است.» ۲۸ بدو گفتند: «چه کنیم تا اعمال خدا را به جا آورده باشیم؟» ۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.» ۳۰ بدو گفتند: «چه معجزه می‌نمائی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چکار می‌کنی؟» ۳۱ پدران ما در بیابان من را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.» ۳۲ عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد. ۳۳ زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل

شده، به جهان حیات می‌بخشده.» ۳۴ آنگاه بدو گفتند: «ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده.»

۳۵ عیسی بدیشان گفت: «من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد. ۳۶ لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید. ۳۷ هرآنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود. ۳۸ زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود. ۳۹ و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم. ۴۰ و اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.»

بی‌ایمانی یهودیان

۴۱ پس یهودیان درباره او همه‌همه کردند زیرا گفته بود: «من هستم آن نانی که از آسمان نازل شده.» ۴۲ و گفتند: «آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید که از آسمان نازل شدم؟» ۴۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «با یکدیگر همه‌همه مکنید. ۴۴ کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید. ۴۵ در انبیا مکتوب است که همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هر که از پدر شنید و تعلیم یافت نزد من می‌آید. ۴۶ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است. ۴۷ آمین آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد. ۴۸ من نان حیات هستم. ۴۹ پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند. ۵۰ این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد. ۵۱ من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شده.

اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطای کم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان می بخشم.»

۵۲ پس یهودیان با یکدیگر مخصوصه کرده، می گفتند: «چگونه این شخص می تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم؟» ۵۳ عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم اگر جسد پسرانسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید. ۵۴ و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید. ۵۵ زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است. ۵۶ پس هر که جسد مرا می خورد و خون مرا می نوشد، در من می ماند و من در او. ۵۷ چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می شود. ۵۸ این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنان که پدران شما من را خوردند و مردند؛ بلکه هر که این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند.» ۵۹ این سخن را وقتی که در کفرناحوم تعلیم می داد، در کنیسه گفت.

عدهای از پیروان عیسی، او را

۶۰ آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این راشنیدند گفتند: «این کلام سخت است! که می توان آن را بشنود؟» ۶۱ چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر همه می کنند، بدیشان گفت: «آیا این شما را لغزش می دهد؟ ۶۲ پس اگر پسرانسان را بینید که به جایی که اول بود صعود می کند چه؟ ۶۳ روح است که زنده می کند و اما از جسد فایده ای نیست. کلامی را که من به شما می گویم روح و حیات است. ۶۴ ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی آورند.» زیرا که عیسی از ابتدا می دانست یکانند که ایمان نمی آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد. ۶۵ پس گفت: «از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی تواند آمد مگر آنکه پدر من، آن

را بدو عطا کند.»^{۶۶} در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.
^{۶۷} آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «آیا شما نیز می خواهید بروید؟»
^{۶۸} شمعون پطرس به او جواب داد: «خداوند نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است.»^{۶۹} و ما ایمان آورده و شناخته ایم که تو مسیح پسر خدای حی هستی.»^{۷۰} عیسی بدیشان جواب داد: «آیا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما بلبلی است.»^{۷۱} و این را درباره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می بایست تسلیم کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

۷

برادران عیسی او را تحقیر می کنند

^۱ و بعد از آن عیسی در جلیل می گشت زیرا نمی خواست در یهودیه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او می داشتند.^۲ و عید یهود که عید خیمه ها باشد نزدیک بود.^۳ پس برادرانش بدو گفتند: «از اینجا روانه شده، به یهودیه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو می کنی ببینند،^۴ زیرا هر که می خواهد آشکار شود در پنهانی کار نمی کند. پس اگر این کارها را می کنی خود را به جهان بنما.»^۵ زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.
^۶ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضر است.^۷ جهان نمی تواند شما را دشمن دارد ولیکن مرا دشمن می دارد زیرا که من بر آن شهادت می دهم که اعمالش بد است.^۸ شما برای این عید بروید. من حال به این عید نمی آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.»^۹ چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود.

عیسی آشکارا در خانه خدا تعلیم می دهد

^{۱۰} لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه در خفا.^{۱۱} اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، می گفتند که او

کجااست. ۱۲ و در میان مردم درباره او همه‌همه بسیار بود. بعضی می گفتند که مردی نیکو است و دیگران می گفتند نی بلکه گمراه کننده قوم است. ۱۳ و لیکن بسبب ترس از یهود، هیچ کس درباره او ظاهر حرف نمی زد. ۱۴ و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم می داد. ۱۵ و یهودیان تعجب نموده، گفتند: «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می داند؟» ۱۶ عیسی در جواب ایشان گفت: «تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من. ۱۷ اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خداست یا آنکه من از خود سخن می رانم. ۱۸ هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست. ۱۹ آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می خواهید مرا به قتل رسانید؟» ۲۰ آنگاه همه در جواب گفتند: «تو دیو داری. که اراده دارد تو را بکشد؟» ۲۱ عیسی در جواب ایشان گفت: «یک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید. ۲۲ موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه می کنید. ۲۳ پس اگر کسی در روز سبت مخنون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می آورید از آن سبب که در روز سبت شخصی را شفای کامل دادم؟ ۲۴ بحسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمایید.»

۲۵ پس بعضی از اهل اورشلم گفتند: «آیا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟» ۲۶ و اینک آشکارا حرف می زند و بدو هیچ نمی گویند. آیاروسا یقین می داند که او در حقیقت مسیح است؟ ۲۷ لیکن این شخص را می دانیم از کجا است، امامسیح چون آید هیچ کس نمی شناسد که از کجا است.» ۲۸ و عیسی چون در هیکل تعلیم می داد، ندا کرده، گفت: «مرا می شناسید

و نیز می‌دانید از جکا هستم و از خود نیامده‌ام بلکه فرستنده من حق است که شما او را نمی‌شناسید. ۲۹ اما من او را می‌شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.» ۳۰ آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود. ۳۱ آنگاه بسیاری از آن گروه بدو ایمان آوردند و گفتند: «آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می‌نماید، خواهد نمود؟»

رهبران مذهبی تلاش می‌کنند او را دستگیر کنند

۳۲ چون فریسیان شنیدند که خلق درباره او این همه می‌کنند، فریسیان و روسای کهنه خادمان فرستادند تا او را بگیرند. ۳۳ آنگاه عیسی گفت: «اندر زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستنده خود می‌روم. ۳۴ و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد.» ۳۵ پس یهودیان با یکدیگر گفتند: «او جکا می‌خواهد برود که ما او را نمی‌یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی پراکنندگان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟ ۳۶ این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد؟»

۳۷ و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد. ۳۸ کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.» ۳۹ اما این را گفت درباره روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.

۴۰ آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «در حقیقت این شخص همان نبی است.» ۴۱ و بعضی گفتند: «او مسیح است.» و بعضی گفتند: «مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟ ۴۲ آیا کتاب نگفته است

که از نسل داود و از بیت لحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟»^{۴۳} پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد.^{۴۴} و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند و لکن هیچ کس بر او دست نینداخت.

^{۴۵} پس خادمان نزد روسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «برای چه او را نیاوردید؟»^{۴۶} خادمان در جواب گفتند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!»^{۴۷} آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «آیاشما نیز گمراه شده‌اید؟»^{۴۸} مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟^{۴۹} ولیکن این گروه که شریعت را نمی دانند، ملعون می‌باشند.»^{۵۰} نيقوديموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود بدیشان گفت: «^{۵۱} آیا شریعت ما بر کسی فتوی می‌دهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟»^{۵۲} ایشان در جواب وی گفتند: «مگر تو نیز جلیل هستی؟ تفحص کن و بین زیرا که هیچ نبی از جلیل برنخاسته است.» پس هر یک به خانه خود رفتند.

۸

آمزش زن بدکار

^۱ اما عیسی به کوه زیتون رفت. ^۲ و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم می‌داد. ^۳ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته، ^۴ بدو گفتند: «ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛ ^۵ و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می‌گویی؟» ^۶ و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین می‌نوشت. ^۷ و چون در سوال کردن الحاح می‌نمودند، راست شده، بدیشان گفت: «هر که از شما نگاه ندارد اول بر او سنگ اندازد.»^۸ و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می‌نوشت. ^۹ پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از

مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود. ۱۰ پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: «ای زن آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ کس بر تو فتوا نداد؟» ۱۱ گفت: «هیچ کس ای آقا.» عیسی گفت: «من هم بر تو فتوا نمی دهم. برو دیگر نگاه مکن.»

نور جهان

۱۲ پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: «من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.» ۱۳ آنگاه فریسیان بدو گفتند: «تو بر خود شهادت می دهی، پس شهادت تو راست نیست.» ۱۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «هر چند من بر خود شهادت می دهم، شهادت من راست است زیرا که می دانم از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده ام و به کجای روم. ۱۵ شما بحسب جسم حکم می کنید اما من بر هیچ کس حکم نمی کنم. ۱۶ و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد. ۱۷ و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حق است. ۱۸ من بر خود شهادت می دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می دهد.» ۱۹ بدو گفتند: «پدر تو کجا است؟» عیسی جواب داد که «نه مرا می شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید.» ۲۰ و این کلام را عیسی در بیت المال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم می داد و هیچ کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.

درباره داوری آینده

۲۱ باز عیسی بدیشان گفت: «من می روم و مرا طلب خواهید کرد و در گاهان خود خواهید مردو جایی که من می روم شما نمی توانید آمد.»

۲۲ یهودیان گفتند: «آیا اراده قتل خود دارد که می گوید به جایی خواهیم رفت که شما نمی توانید آمد؟» ۲۳ ایشان را گفت: «شما از پایین می باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم. ۲۴ از این جهت به شما گفتم که در گاهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گاهان خود خواهید مرد.» ۲۵ بدو گفتند: «تو کیستی؟» عیسی بدیشان گفت: «همانم که از اول نیز به شما گفتم. ۲۶ من چیزهای بسیار دارم که درباره شما بگویم و حکم کنم؛ لکن آنکه مرا فرستاد حق است و من آنچه از او شنیده‌ام به جهان می گویم.» ۲۷ ایشان نفهمیدند که بدیشان درباره پدر سخن می گوید. ۲۸ عیسی بدیشان گفت: «وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم می کنم. ۲۹ و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را به جا می آورم.»

درباره فرزندان حقیقی خدا

۳۰ چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند. ۳۱ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند گفت: «اگر شما در کلام من بمانیدنی الحقیقه شاگرد من خواهید شد، ۳۲ و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» ۳۳ بدو جواب دادند که «اولاد ابراهیم می باشیم و هرگز هیچ کس را غلام نبوده ایم. پس چگونه تومی گویی که آزاد خواهید شد؟» ۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم هر که نگاه می کند غلام نگاه است. ۳۵ و غلام همیشه در خانه نمی ماند، اما پسر همیشه می ماند. ۳۶ پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود. ۳۷ می دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می خواهید مرا بکشید زیرا کلام

من در شما جای ندارم. ۳۸ من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام می‌گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده‌اید می‌کنید.» ۳۹ در جواب او گفتند که «پدر ما ابراهیم است.» عیسی بدیشان گفت: «اگر اولاد ابراهیم می‌بودید، اعمال ابراهیم را به‌جای آوردید. ۴۰ ولیکن الان می‌خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده‌ام تکلم می‌کنم. ابراهیم چنین نکرد. ۴۱ شما اعمال پدر خود را به‌جا می‌آورید.»

۴۲ عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده‌ام و آمده‌ام، زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاده است. ۴۳ برای چه سخن مرا نمی‌فهمید؟ از آنچه که کلام مرا نمی‌توانید بشنوید. ۴۴ شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهش‌های پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آنچه که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خود می‌گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است. ۴۵ و اما من از این سبب که راست می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید. ۴۶ کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟ ۴۷ کسی که از خدا است، کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید.»

عیسی اعلام می‌کند که ابدی است

۴۸ پس یهودیان در جواب او گفتند: «آیا ما خوب نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟» ۴۹ عیسی جواب داد که «من دیو ندارم، لکن پدر خود را حرمت می‌دارم و شما مرا بی‌حرمت می‌سازید. ۵۰ من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می‌طلبد و داوری می‌کند. ۵۱ آمین آمین به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا حفظ‌کند، موت را تا به ابد

نخواهد دید.» ۵۲ پس یهودیان بدو گفتند: «الان دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید ۵۳ آیا تو از پدر ما ابراهیم که مرد و انبیایی که مردند بزرگتر هستی؟ خود را که می دانی؟»

۵۴ عیسی در جواب داد: «اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می بخشد، آنکه شما می گوید خدای ما است. ۵۵ و او را نمی شناسید، اما من او را می شناسم و اگر گویم او را نمی شناسم مثل شما دروغگو می باشم. لیکن او را می شناسم و قول او را نگاه می دارم. ۵۶ پدر شما ابراهیم شادی کرد براینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.» ۵۷ یهودیان بدو گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده ای؟» ۵۸ عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.» ۵۹ آنگاه سنگها برداشتنند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت.

۹

شفای کور مادرزاد

۱ و وقتی که می رفت کوری مادرزاد دید. ۲ و شاگردانش از او سوال کرده، گفتند: «ای استاد گناه که کرد، این شخص یا والدین او که کورزاییده شد؟» ۳ عیسی جواب داد که «گناه نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدادار وی ظاهر شود. ۴ مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می آید که در آن هیچ کس نمی تواند کاری کند. ۵ مادامی که در جهان هستم، نور جهانم.» ۶ این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گل ساخت و

گل را به چشمان کور مالید،^۷ و بدو گفت: «برو در حوض سیلوحا) که به معنی مرسل است (بشوی.» پس رفته شست و بینا شده، برگشت.

^۸ پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند: «آیا این آن نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟»^۹ بعضی گفتند: «همان است.» و بعضی گفتند: «شبهت بدو دارد.» او گفت: «من همانم.»^{۱۰} بدو گفتند: «پس چگونه چشمان تو بازگشت؟»^{۱۱} او جواب داد: «شخصی که او را عیسی می‌گویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.»^{۱۲} به وی گفتند: «آن شخص جکا است؟» گفت: «نمی‌دانم.»

^{۱۳} پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند.^{۱۴} و آن روزی که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد روز سبت بود.^{۱۵} آنگاه فریسیان نیز از او سوال کردند که «چگونه بیناشدی؟» بدیشان گفت: «گل به چشمهای من گذارد. پس شستم و بینا شدم.»^{۱۶} بعضی از فریسیان گفتند: «آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبت را نگاه نمی‌دارد.» دیگران گفتند: «چگونه شخص گاهکار می‌تواند مثل این معجزات ظاهر سازد.» و در میان ایشان اختلاف افتاد.^{۱۷} باز بدان کور گفتند: «تو درباره او چه می‌گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟» گفت: «نبی است.»

^{۱۸} لیکن یهودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند.^{۱۹} و از ایشان سوال کرده، گفتند: «آیا این است پسر شما که می‌گویند کور متولد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟»^{۲۰} پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: «می‌دانیم که این پسر ما است و کور متولد شده.^{۲۱} لیکن الحال چطور می‌بیند، نمی‌دانیم و نمی‌دانیم که چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سوال کنید تا او احوال خود را بیان کند.»^{۲۲} پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان می‌ترسیدند، از آنرو که یهودیان با خود عهد کرده

بودند که هر که اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند. ۲۳ و از اینجمله والدین او گفتند: «او بالغ است از خودش پرسید.»

۲۴ پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: «خدا را تعجب کن. ما می دانیم که این شخص گاهکار است.» ۲۵ او جواب داد اگر گاهکار است نمی دانم. یک چیز می دانم که کور بودم و الان بینا شده ام.» ۲۶ باز بدو گفتند: «با توجه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد؟» ۲۷ ایشان را جواب داد که «الان به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز می خواهید بشنوید؟ آیا شما نیز اراده دارید شاگرد او بشوید؟» ۲۸ پس او را دشنام داده، گفتند: «تو شاگرد او هستی. ماشاگرد موسی می باشیم.» ۲۹ ما می دانیم که خدا باموسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی دانیم از کجا است.» ۳۰ آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: «این عجب است که شما نمی دانید از کجا است و حال آنکه چشمهای مرا باز کرد.» ۳۱ و می دانیم که خدا دعای گاهکاران را نمی شنود؛ ولیکن اگر کسی خداپرست باشد و اراده او را به جا آرد، او را می شنود. ۳۲ از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد. ۳۳ اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کار توانستی کرد.» ۳۴ در جواب وی گفتند: «تو به کلی با گناه متولد شده ای. آیا تو ما را تعلیم می دهی؟» پس او را بیرون راندند.

۳۵ عیسی چون شنید که او را بیرون کرده اند، وی را جستگفت: «آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟» ۳۶ او در جواب گفت: «ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟» ۳۷ عیسی بدو گفت: «تو نیز او را دیده ای و آنکه با تو تکلم می کند همان است.» ۳۸ گفت: «ای خداوند ایمان آوردم.» پس او را پرستش نمود. ۳۹ آنگاه عیسی گفت: «من در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.» ۴۰ بعضی از فریسیان

که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: «آیا ما نیز کور هستیم؟»
 ۴۱ عیسی بدیشان گفت: «اگر کور می بودید گاهی نمی داشتید و لکن الان
 می گوئید بینا هستیم. پس نگاه شما می ماند.

۱۰

شبان نیکو

۱ «آمین آمین به شما می گویم هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود،
 بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است. ۲ و اما آنکه از در داخل
 شود، شبان گوسفندان است. ۳ دربان بجهت او می گشاید و گوسفندان
 آواز او را می شنوند و گوسفندان خود را نام بنام می خوانند و ایشان را بیرون
 می برد. ۴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان
 می خرامد و گوسفندان از عقب او می روند، زیرا که آواز او را می شناسند.
 ۵ لیکن غریب را متابعت نمی کنند، بلکه از او می گریزند زیرا که آواز
 غریبان را نمی شناسند.»

۶ و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه
 چیز بدیشان می گوید. ۷ آنگاه عیسی بدیشان باز گفت: «آمین آمین به
 شما می گویم که من در گوسفندان هستم. ۸ جمیع کسانی که پیش از
 من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.
 ۹ من در هستم هر که از من داخل گردد نجات یابد و بیرون و درون خرامد
 و علوفه یابد. ۱۰ دزد نمی آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من
 آدمم تا ایشان حیات یابند و آن را زیاده تر حاصل کنند.

۱۱ «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان
 می نهد. ۱۲ اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی باشند،
 چون بیند که گرگ می آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می کند و گرگ
 گوسفندان را می گیرد و پراکنده می سازد. ۱۳ مزدور می گریزد چونکه
 مزدور است و به فکر گوسفندان نیست. ۱۴ من شبان نیکو هستم و خاصان

خود را می‌شناسم و خاصان من مرا می‌شناسند. ۱۵ چنانکه پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم. ۱۶ و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد. ۱۷ و از این سبب پدر مرادوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را باز بگیرم. ۱۸ کسی آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز بگیرم. این حکم را از پدر خود یافته‌ام.» ۱۹ باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد. ۲۰ بسیاری از ایشان گفتند که «دیو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟» ۲۱ دیگران گفتند که «این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم کوران را باز کند؟»

۲۲ پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود. ۲۳ و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان می‌خرامید. ۲۴ پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: «تا کی ما را متردد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو. ۲۵ عیسی بدیشان جواب داد: «من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی را که به اسم پدر خود به جا می‌آورم، آنها برای من شهادت می‌دهد. ۲۶ لیکن شما ایمان نمی‌آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم. ۲۷ گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند. ۲۸ و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت. ۲۹ پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی‌تواند از دست پدر من بگیرد. ۳۰ من و پدر یک هستیم.»

۳۱ آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. ۳۲ عیسی بدیشان جواب داد: «از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم.

به سبب کدام یک از آنها مرا سنگسار می کنید؟» ۳۳ یهودیان در جواب گفتند: «به سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا توانسان هستی و خود را خدا می خوانی.» ۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟» ۳۵ پس اگر آتانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد، ۳۶ آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می گوید کفر می گوئی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟ ۳۷ اگر اعمال پدر خود را به جا نمی آورم، به من ایمان میاورید. ۳۸ ولکن چنانچه به جا می آورم، هرگاه به من ایمان نمی آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.» ۳۹ پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت. ۴۰ و باز به آن طرف اردن، جایی که اول یحیی تعمید می داد، رفت و در آنجا توقف نمود. ۴۱ و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه نمود و لکن هرچه یحیی درباره این شخص گفت راست است. ۴۲ پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

۱۱

مرگ و زنده شدن ایلعازر

۱ و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عنیا که ده مریم و خواهرش مرتا بود. ۲ و مریم آن است که خداوند را به عطر، تدهین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود. ۳ پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: «ای آقا، اینک آن که او را دوست می داری مریض است.» ۴ چون عیسی این را شنید گفت: «این مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.» ۵ و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبت می نمود.

۶ پس چون شنید که بیمار است در جایی که بود دو روز توقف نمود. ۷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «باز به یهودیه برویم.»^۸ شاگردان او را گفتند: «ای معلم، الان یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می‌خواهی بدانجا بروی؟»^۹ عیسی جواب داد: «آیا ساعت‌های روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی‌خورد زیرا که نور این جهان را می‌بیند. ۱۰ ولیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست.»^{۱۱} این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «دوست ما ایلعازر در خواب است. اما می‌روم تا او را بیدار کنم.»^{۱۲} شاگردان او گفتند: «ای آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.»^{۱۳} اما عیسی درباره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می‌گوید. ۱۴ آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت: «ایلعازر مرده است. ۱۵ و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید ولیکن نزد او برویم.»^{۱۶} پس تو ما که به معنی توام باشد به همشاگردان خود گفت: «ما نیز برویم تا با او بمیریم.»

۱۷ پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر می‌باشد. ۱۸ و بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب. ۱۹ و بسیاری از یهود نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند. ۲۰ و چون مرتا شنید که عیسی می‌آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند. ۲۱ پس مرتابه عیسی گفت: «ای آقا اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد. ۲۲ ولیکن الان نیز می‌دانم که هرچه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد. ۲۳ عیسی بدو گفت: «برادر تو خواهد برخاست.»^{۲۴} مرتا به وی گفت: «می‌دانم که در قیامت روز باز پسین خواهد برخاست.»^{۲۵} عیسی بدو گفت: «من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد. ۲۶ و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی؟»

۲۷ او گفت: «بلی ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.»

۲۸ و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم را در پنهانی خوانده، گفت: «استاد آمده است و تو را می خواند.» ۲۹ او چون این را بشنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد. ۳۰ و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرتا او را ملاقات کرد. ۳۱ و یهودیانی که در خانه با او بودند او را تسلی می دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون می رود، از عقب او آمده، گفتند: «به سر قبر می رود تا در آنجا گریه کند.» ۳۲ و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: «ای آقا اگر در اینجا می بودی، برادر من نمی مرد.» ۳۳ عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود بشدت مکرر شده، مضطرب گشت. ۳۴ و گفت: «او را کجا گذارده اید؟» به او گفتند: «ای آقا بیا و ببین.» ۳۵ عیسی بگریست. ۳۶ آنگاه یهودیان گفتند: «بنگرید چقدر او را دوست می داشت!» ۳۷ بعضی از ایشان گفتند: «آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟»

۳۸ پس عیسی باز بشدت در خود مکرر شده، نزد قبر آمد و آن غاره ای بود، سنگی بر سرش گذارده. ۳۹ عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مرتا خواهر میت بدو گفت: «ای آقا الان متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.» ۴۰ عیسی به وی گفت: «آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟» ۴۱ پس سنگ را از جایی که میت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: «ای پدر، تو را شکر می کنم که سخن مرا شنیدی. ۴۲ و من می دانستم که همیشه سخن مرا می شنوی؛ و لکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.» ۴۳ چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد:

«ای ایلعازر، بیرون بیا.» ۴۴ در حال آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: «اورا باز کنید و بگذارید برود.»

توطئه قتل عیسی

۴۵ آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند. ۴۶ ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.

۴۷ پس روسای کهنه و فریسیان شورا نموده، گفتند: «چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیاری نماید؟» ۴۸ اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.»

۴۹ یکی از ایشان، قیافا نام که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: «شما هیچ نمی دانید ۵۰ و فکر نمی کنید که بجهت مامفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردند.» ۵۱ و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که می بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛ ۵۲ و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند. ۵۳ و از همان روز شورا کردند که او را بکشند. ۵۴ پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقف نمود.

۵۵ و چون فصح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فصح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند ۵۶ و در طلب عیسی می بودند و در هیکل ایستاده، به یکدیگر می گفتند: «چه گمان می برید؟ آیا برای عید نمی آید؟»

۵۷ اما روسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

۱۲

تدهین عیسی با عطر
(متی ۲۶: ۱۳-۶، مرقس ۱۴: ۹-۳)

۱ پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود. ۲ و برای او در آنجاشام حاضر کردند و مرتا خدمت می کرد و ایلعازریکی از مجلسیان با او بود. ۳ آنگاه مریم رطلی از عطر سنبل خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد. ۴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت: ۵ «برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟» ۶ و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته می شد برمی داشت. ۷ عیسی گفت: «او را وا گذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته است. ۸ زیرا که فقرا همیشه با شما می باشند و امامن همه وقت با شما نیستم.»

۹ پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند نه برای عیسی و بس بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگانش برخیزانیده بود ببینند. ۱۰ آنگاه روسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند. ۱۱ زیرا که بسیاری از یهود به سبب او می رفتند و به عیسی ایمان می آوردند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(متی ۲۱: ۱۱-۱، مرقس ۱۱: ۱۱-۱، لوقا ۱۹: ۴۴-۲۸)

۱۲ فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند شنیدند که عیسی به اورشلیم می آید، ۱۳ شاخه های نخل را گرفته به استقبال او بیرون آمدند و ندا می کردند هوشیعا نا مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می آید. ۱۴ و عیسی کره الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است

۱۵ که «ای دختر صهیون مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی می‌آید.» ۱۶ و شاگردانش اولاً این چیزها را نفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها درباره او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند. ۱۷ و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است. ۱۸ و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود. ۱۹ پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «نمی‌بینید که هیچ نفع نمی‌برید؟ اینک تمام عالم از پی او رفته‌اند!»

۲۰ و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند. ۲۱ ایشان نزد فیلیپس که از بیت صیدای جلیل بود آمدند و سوال کرده، گفتند: «ای آقا می‌خواهیم عیسی را ببینیم.» ۲۲ فیلیپس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلیپس به عیسی گفتند. ۲۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد. ۲۴ آمین آمین به شما می‌گویم اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نگیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد. ۲۵ کسی که جان خود را دوست دارد آن را هلاک کند و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت. ۲۶ اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من می‌باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند پدر او را حرمت خواهد داشت. ۲۷ الان جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام. ۲۸ ای پدر اسم خود را جلال بده!» ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد. ۲۹ پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: «رعده شد!» و دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او تکلم کرد!» ۳۰ عیسی در جواب گفت: «این صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما. ۳۱ الحال داوری این جهان است

والان رئیس این جهان بیرون افکنده می شود. ۳۲ و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشیده.» ۳۳ و این را گفت کتایه از آن قسم موت که می بایست بمیرد.

۳۴ پس همه به او جواب دادند: «ما از تورات شنیده ایم که مسیح تا به ابد باقی می ماند. پس چگونه تومی گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟» ۳۵ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه می رود نمی داند به کجا می رود. ۳۶ مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردیده.» عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت.

۳۷ و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند. ۳۸ تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسد: «ای خداوند کیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به که آشکار گردید؟» ۳۹ و از آنجهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت: ۴۰ «چشمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دلهای خود نفهمند و برنگردند تا ایشان را شفا دهم.» ۴۱ این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و دربارہ او تکلم کرد. ۴۲ لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند. ۴۳ زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می داشتند.

۴۴ آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: «آنکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است. ۴۵ و کسی که مرا دید فرستنده مرا دیده است. ۴۶ من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد در ظلمت نماند. ۴۷ و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من براو داوری نمی کنم زیرا که نیامده ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان

را نجات بخشم. ۴۸ هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد. ۴۹ ز آنرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم. ۵۰ و می دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می گویم چنانکه پدر من گفته است، تکلم می کنم.»

۱۳

شستن پایهای شاگردان

۱ و قبل از عید فصح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت می نمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود. ۲ و چون شام می خوردند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند، ۳ عیسی با اینکه می دانست که پدر همه چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا می رود، ۴ از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست. ۵ پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت. ۶ پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: «ای آقا تو پایهای مرا می شویی؟» ۷ عیسی در جواب وی گفت: «آنچه من می کنم الان تو نمی دانی، لکن بعد خواهی فهمید.» ۸ پطرس به او گفت: «پایهای مرا هرگز نخواهی شست.» عیسی او را جواب داد: «اگر تو را نشویم تو را با من نصیبی نیست.» ۹ شمعون پطرس بدو گفت: «ای آقا نه پایهای مرا و بس، بلکه دستها و سر مرا نیز.» ۱۰ عیسی بدو گفت: «کسی که غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک

هستید لکن نه همه.» ۱۱ زیرا که تسلیم کننده خود را می دانست و از این جهت گفت: «همگی شما پاک نیستید.»

۱۲ و چون پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت: «آیافهمید آنچه به شما کردم؟» ۱۳ شما مرا استاد و آقا می خوانید و خوب می گوید زیرا که چنین هستم. ۱۴ پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید. ۱۵ زیرا به شما نمونه ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید. ۱۶ آمین آمین به شما می گویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود. ۱۷ هرگاه این را دانستید، خوشبحال شما اگر آن را به عمل آرید. ۱۸ درباره جمیع شما نمی گویم؛ من آنانی را که برگزیده ام می شناسم، لیکن تا کتاب تمام شود «آنکه با من نان می خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرده است.» ۱۹ الان قبل از وقوع به شما می گویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم. ۲۰ آمین آمین به شما می گویم هر که قبول کند کسی را که می فرستم، مرا قبول کرده؛ و آنکه مرا قبول کند، فرستنده مرا قبول کرده باشد.»

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۹-۲۰، مرقس ۱۴: ۲۵-۱۷، لوقا ۲۲: ۳۰-۱۴)

۲۱ چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت: «آمین آمین به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.»

۲۲ پس شاگردان به یکدیگر نگاه می کردند و حیران می بودند که این را درباره که می گوید. ۲۳ و یکی از شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه می زد و عیسی او را محبت می نمود؛ ۲۴ شمعون پطرس بدو اشاره کرد که بپرسد درباره که این را گفت. ۲۵ پس او در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت: «خداوندا کدام است؟» ۲۶ عیسی جواب داد: «آن است که من لقمه را

فرو برده، بدومی دهم.» پس لقمه را فرو برده، به یهودای استخریوطی پسر شمعون داد. ۲۷ بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت، «آنچه می کنی، به زودی بکن.» ۲۸ اما این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت. ۲۹ زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.

پیدگویی انکار پطرس (لوقا ۲۲: ۳۸-۳۱)

۳۰ پس او لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود. ۳۱ چون بیرون رفت عیسی گفت: «الان پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت. ۳۲ و اگر خدا در او جلال یافت، هرآینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد. ۳۳ ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنان که به یهود گفتم جایی که می روم شما نمی توانید آمد، الان نیز به شما می گویم. ۳۴ به شما حکمی تازه می دهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید. ۳۵ به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.» ۳۶ شمعون پطرس به وی گفت: «ای آقا کجا می روی؟» عیسی جواب داد: «جایی که می روم، الان نمی توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من خواهی آمد.» ۳۷ پطرس بدو گفت: «ای آقا برای چه الان نتوانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.» ۳۸ عیسی به او جواب داد: «آیا جان خود را در راه من می نهد؟ آمین آمین به تو می گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.

۱۴

عیسی، تنها راه بسوی پدر

۱ «دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید.
 ۲ در خانه پدر من منزل بسیار است والا به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما
 مکانی حاضر کنم،^۳ و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، بازمی‌آیم
 و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید.
 ۴ و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید.»^۵ تو ما بدو گفت:
 «ای آقا نمی‌دانم کجا می‌روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟»^۶ عیسی
 بدو گفت: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به
 وسیله من نمی‌آید.^۷ اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از
 این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.»^۸ فیلیپس به وی گفت: «ای آقا پدر
 را به ما نشان ده که ما را کافی است.»^۹ عیسی بدو گفت: «ای فیلیپس در
 این مدت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده
 است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟^{۱۰} آیا باور نمی‌کنی
 که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنپایی که من به شما می‌گویم
 از خود نمی‌گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را
 می‌کند.^{۱۱} مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است،
 والا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید.^{۱۲} آمین آمین به شما می‌گویم هر که
 به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از
 اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم.

۱۳ «و هر چیزی را که به اسم من سوال کنید به جا خواهم آورد تا پدر
 در پسر جلال یابد.^{۱۴} اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را به جا
 خواهم آورد.»

وعدۀ روح القدس

۱۵ اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید. ۱۶ و من از پدر سوال می‌کنم و تسلی دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند، ۱۷ یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود.

۱۸ «شما را یتیم نمی‌گذارم نزد شما می‌آیم. ۱۹ بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست. ۲۰ و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما. ۲۱ هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبت می‌نماید؛ و آنکه مرا محبت می‌نماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.» ۲۲ یهودا، نه آن اسخریوطی، به وی گفت: «ای آقا چگونه می‌خواهی خود را بما بنمایی و نه بر جهان؟» ۲۳ عیسی در جواب او گفت: «اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت. ۲۴ و آنکه مرا محبت نماید، کلام مرا حفظ نمی‌کند؛ و کلامی که می‌شنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد. ۲۵ این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم. ۲۶ لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد. ۲۷ سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد، من به شما می‌دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد. ۲۸ شنیده‌اید که من به شما گفتم می‌روم و نزد شما می‌آیم.

اگر مرا محبت می نمودید، خوشحال می گشتید که گفتم نزد پدر می روم، زیرا که پدر بزرگتر از من است. ۲۹ و الان قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید. ۳۰ بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می آید و در من چیزی ندارد. ۳۱ لیکن تاجهان بداند که پدر را محبت می نمایم، چنانکه پدر به من حکم کرد همانطور می کنم. برخیزید از اینجا برویم.

۱۵

تاک حقیقی

۱ «من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است. ۲ هر شاخه ای در من که میوه نیاورد، آن را دور می سازد و هرچه میوه آرد آن را پاک می کند تا بیشتر میوه آورد. ۳ الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته ام پاک هستید. ۴ در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید. ۵ من تاک هستم و شما شاخه ها. آنکه در من می ماند و من در او، میوه بسیار می آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی توانید کرد. ۶ اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می شود و می خشکد و آنها را جمع کرده، در آتش می اندازند و سوخته می شود. ۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد. ۸ جلال پدر من آشکارا می شود به اینکه میوه بسیار بیاورید و شاگرد من بشوید. ۹ همچنان که پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم؛ در محبت من بمانید. ۱۰ اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته ام و در محبت او می مانم. ۱۱ این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.

۱۲ «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایید، همچنان که شما را محبت نمودم. ۱۳ کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را بجهت دوستان خود بدهد. ۱۴ شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم به‌جا آرید. ۱۵ دیگر شما را بنده نمی‌خوانم زیرا که بنده آنچه آقایش می‌کند نمی‌داند؛ لکن شما را دوست خوانده‌ام زیرا که هرچه از پدر شنیده‌ام به شما بیان کردم. ۱۶ شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بماند تا هرچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.

هشدار درباره نفرت مردم دنیا

۱۷ به این چیزها شما را حکم می‌کنم تا یکدیگر را محبت نمایید. ۱۸ «اگر جهان شما را دشمن دارد، بدانید که پیشتر از شما مرا دشمن داشته است. ۱۹ اگر از جهان می‌بودید، جهان خاصان خود را دوست می‌داشت. لکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می‌کند. ۲۰ به خاطر آرید کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد، اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت. ۲۱ لکن بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستنده مرا نمی‌شناسند. ۲۲ اگر نیامده بودم و به ایشان تکلم نکرده، گناه نمی‌داشتند؛ و اما الان عذری برای نگاه خود ندارند. ۲۳ هر که مرا دشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد. ۲۴ و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی‌داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز. ۲۵ بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که «مرا بی سبب دشمن داشتند.» ۲۶ لیکن

چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می گردد، او بر من شهادت خواهد داد. ۲۷ و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده اید.

۱۶

۱ این را به شما گفتم تا لغزش نخورید. ۲ شما را از کلیسای بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می آید که هر که شما را بکشد، گمان برد که خدا را خدمت می کند. ۳ و این کارها را با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر را شناخته اند و نه مرا. ۴ لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.

تعلیم درباره روح القدس

۵ «اما الان نزد فرستنده خود می روم و کسی از شما از من نمی پرسد به کجا می روی. ۶ ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است. ۷ و من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نزوم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می فرستم. ۸ و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود. ۹ اما بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی آورند. ۱۰ و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می روم و دیگر مرا نخواهید دید. ۱۱ و اما بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است.

۱۲ «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید. ۱۳ ولیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. ۱۴ او مرا

جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد. ۱۵ هر چه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد. ۱۶ «بعد از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر می‌روم.»

دعا در نام عیسی

۱۷ آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: «چه چیز است اینکه به ما می‌گوید که اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر می‌روم؟» ۱۸ پس گفتند: «چه چیز است این اندکی که می‌گوید؟ نمی‌دانیم چه می‌گوید.» ۱۹ عیسی چون دانست که می‌خواهند از او سوال کنند، بدیشان گفت: «آیا در میان خود از این سوال می‌کنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید دید پس بعد از اندکی باز مرا خواهید دید. ۲۰ آمین آمین به شما می‌گویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون می‌شوید لکن حزن شما به خوشی مبدل خواهد شد. ۲۱ زن در حین زاییدن محزون می‌شود، زیرا که ساعت او رسیده است. ولیکن چون طفل را زایید، آن زحمت را دیگر یاد نمی‌آورد به سبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولد یافت. ۲۲ پس شما همچنین الان محزون می‌باشید، لکن باز شما را خواهیم دید و دل شما خوش خواهد گشت و هیچ کس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت. ۲۳ و در آن روز چیزی از من سوال نخواهید کرد. آمین آمین به شما می‌گویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا خواهد کرد. ۲۴ تا کنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیابید و خوشی شما کامل گردد. ۲۵ این چیزها را به مثلها به شما گفتم، لکن ساعتی می‌آید که دیگر به مثلها به شما حرف نمی‌زنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.»

۲۶ «در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما نمی گویم که من بجهت شما از پدر سوال می کنم، ۲۷ زیرا خود پدر شما را دوست می دارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم. ۲۸ از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر می روم.» ۲۹ شاگردانش بدو گفتند: «هان اکنون علانیه سخن می گویی و هیچ مثل نمی گویی. ۳۰ الان دانستیم که همه چیز را می دانی و لازم نیست که کسی از تو پرسد. بدین جهت باور می کنیم که از خدا بیرون آمدی.» ۳۱ عیسی به ایشان جواب داد: «آیا الان باور می کنید؟ ۳۲ اینک ساعتی می آید بلکه الان آمده است که متفرق خواهید شد هر یکی به نزد خاصان خود و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنها نیستم زیرا که پدر با من است. ۳۳ بدین چیزها به شما تکلم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت خواهد شد. و لکن خاطر جمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده ام.»

۱۷

عیسی برای خود دعا می کند

۱ عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسریت نیز تو را جلال دهد. ۲ همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده ای تا هر چه بدو داده ای به آنها حیات جاودانی بخشد. ۳ و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند. ۴ من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تابانم، به کمال رسانیدم. ۵ و الان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.»

عیسی برای شاگردان خود

«اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند. ^۷ و الان دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد. ^۸ زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی. ^۹ من بجهت اینها سوال می‌کنم و برای جهان سوال نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو می‌باشند. ^{۱۰} و آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافته‌ام. ^{۱۱} بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر قدوس اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم. ^{۱۲} مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کتاب تمام شود. ^{۱۳} و اما الان نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند. ^{۱۴} من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنان که من نیز از جهان نیستم. ^{۱۵} خواهش نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شریر نگاه داری. ^{۱۶} ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی‌باشم. ^{۱۷} ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است. ^{۱۸} همچنان که مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم. ^{۱۹} و بجهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.

عیسی برای ایمانداران آینده دعا می‌کند

۲۰ «و نه برای اینها فقط سوال می کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد. ۲۱ تا همه یک گردند چنانکه توای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در مایک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی. ۲۲ و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه مایک هستیم. ۲۳ من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی. ۲۴ ای پدر می خواهم آتانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی. ۲۵ ای پدر عادل، جهان تو را شناخت، اما من تو را شناختم؛ و اینها شناخته‌اند که تو مرا فرستادی. ۲۶ و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده‌ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.»

۱۸

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۵۶-۴۷، مرقس ۱۴: ۵۲-۴۳، لوقا ۲۲: ۵۳-۴۷)

۱ چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قدرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن درآمد. ۲ و یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن موضع را می دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می نمود. ۳ پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد روسای کهنه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد. ۴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: «که راحی طلبید؟» ۵ به او جواب دادند: «عیسی ناصری را!» عیسی بدیشان گفت: «من هستم!» و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود. ۶ پس چون بدیشان گفت: «من هستم،» برگشته،

بر زمین افتادند. ۷ او باز از ایشان سوال کرد: «که را می طلبید؟» گفتند: «عیسی ناصری را!»^۸ عیسی جواب داد: «به شما گفتم من هستم. پس اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند.»^۹ تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که «از آنانی که به من داده‌ای یکی را نگم نکرده‌ام.»^{۱۰} آنگاه شمعون پطرس شمشیری که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید. ۱۱ عیسی به پطرس گفت: «شمشیر خود را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟»

محا که در حضور حنا

۱۲ آنگاه سربازان و سرتیبان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند. ۱۳ و اول او را نزد حنا، پدرزن قیافا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند. ۱۴ و قیافا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که «بهتر است یک شخص در راه قوم بمیرد.»^{۱۵} اما شمعون پطرس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد زدر رئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد. ۱۶ اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد. ۱۷ آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت: «آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟» گفت: «نیستم.»^{۱۸} و غلامان و خدام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز بایشان خود را گرم می کرد.

۱۹ پس رئیس کهنه از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید. ۲۰ عیسی به او جواب داد که «من به جهان آشکارا سخن گفته‌ام. من هر وقت در کنیسه و در هیکل، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع می شدند، تعلیم می دادم و در خفا چیزی نگفته‌ام. ۲۱ چرا از من سوال می کنی؟ از کسانی که شنیده‌اند پطرس که چه چیز بدیشان گفتم. اینک ایشان می دانند آنچه

من گفتم.» ۲۲ و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت: «آیا به رئیس کهنه چنین جواب می دهی؟» ۲۳ عیسی بدو جواب داد: «اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا می زنی؟» ۲۴ پس حنا او را بسته، به نزد قیافا رئیس کهنه فرستاد.

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۷۵-۶۹، مرقس ۱۴: ۷۲-۶۶، لوقا ۲۲: ۶۵-۵۴)
 ۲۵ و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می کرد. بعضی بدو گفتند: «آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟» او انکار کرده، گفت: «نیستم!» ۲۶ پس یکی از غلامان رئیس کهنه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «مگر من تو را با او در باغ ندیدم؟» ۲۷ پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.

حماکه در حضور پپلاطوس

(متی ۲۷: ۱۴-۱۱، مرقس ۱۵: ۵-۲، لوقا ۲۳: ۵-۱)
 ۲۸ بعد عیسی را از نزد قیافا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند. ۲۹ پس پپلاطس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: «چه دعوی بر این شخص دارید؟» ۳۰ در جواب او گفتند: «اگر او بدکار نمی بود، به تو تسلیم نمی کردیم.» ۳۱ پپلاطس بدیشان گفت: «شما او را بگیرید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید.» یهودیان به وی گفتند: «بر ما جایز نیست که کسی را بکشیم.» ۳۲ تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد.

۳۳ پس پپلاطس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: «آیا تو پادشاه یهودستی؟» ۳۴ عیسی به او جواب داد: «آیا تو این را از خود می گویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟» ۳۵ پپلاطس جواب داد:

«مگر من یهود هستم؟ امت تو و روسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟»^{۳۶} عیسی جواب داد که «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.»^{۳۷} پیلاطس به او گفت: «مگر تو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «تو می‌گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می‌شنود.»^{۳۸} پیلاطس به او گفت: «راستی چیست؟» و چون این را برگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: «من در این شخص هیچ عیبی نیافتم.»

صدور حکم مصلوب شدن

(متی ۲۷: ۲۶-۱۵، مرقس ۱۵: ۱۵-۶، لوقا ۲۳: ۲۵-۱۳)
^{۳۹} و قانون شما این است که در عید فصح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می‌خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟^{۴۰} باز همه فریاد برآوردند، گفتند: «او را نی بلکه برابا را.» و برابا دزد بود.

۱۹

^۱ پس پیلاطس عیسی را گرفته، تازیانه زد. ^۲ و لشکریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند ^۳ و می گفتند: «سلام ای پادشاه یهود!» و طپانچه بدومی زدند. ^۴ باز پیلاطس بیرون آمده، به ایشان گفت: «اینک او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.»^۵ آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلاطس بدیشان گفت: «اینک آن انسان.»^۶ و چون روسای کهنه و خدام او را دیدند، فریاد برآوردند، گفتند: «صلیبش کن! صلیبش کن!» پیلاطس بدیشان گفت: «شما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من

در او عیبی نیافتم.»^۷ یهودیان بدو جواب دادند که «ما شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.»^۸ پس چون پپلاطس این را شنید، خوف بر او زیاده مستولی گشت.^۹ باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت: «تو از کجایی؟» اما عیسی بدو هیچ جواب نداد.^{۱۰} پپلاطس بدو گفت: «آیا به من سخن نمی گویی؟» غمی دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟»^{۱۱} عیسی جواب داد: «هیچ قدرت بر من نمی داشتی اگر از بالا به تو داده نمی شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، نگاه بزرگتر دارد.»^{۱۲} و از آن وقت پپلاطس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآورده، می گفتند که «اگر این شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.»^{۱۳} پس چون پپلاطس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جباتا گفته می شد، نشست.^{۱۴} و وقت تهیه فصیح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت: «اینک پادشاه شما.»^{۱۵} ایشان فریاد زدند: «او را بر دار، بر دار! صلیبش کن!» پپلاطس به ایشان گفت: «آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟» روسای کهنه جواب دادند که «غیر از قیصر پادشاهی نداریم.»

در راه جلجتا

(متی ۲۷: ۳۲-۳۴، مرقس ۱۵: ۲۴-۲۱، لوقا ۲۳: ۳۱-۲۶)

^{۱۶} آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند^{۱۷} و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جمجمه مسمی بود و به عبرانی آن را جلجتا می گفتند.

مصلوب شدن عیسی

(متی ۲۷: ۴۴-۳۵، مرقس ۱۵: ۳۲-۲۵، لوقا ۲۳: ۴۳-۳۲)

۱۸ او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان. ۱۹ و پپلاطس تقصیرنامه‌ای نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود: «عیسی ناصری پادشاه یهود». ۲۰ و این تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند. ۲۱ پس روسای کهنه یهود به پپلاطس گفتند: «منویس پادشاه یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه یهود». ۲۲ پپلاطس جواب داد: «آنچه نوشتم، نوشتم».

۲۳ پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز، اما پیراهن درز نداشت، بلکه تمام از بالا بافته شده بود. ۲۴ پس به یکدیگر گفتند: «این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آن که شود». تا تمام گردد کتاب که می گوید: «در میان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند». پس لشکریان چنین کردند. ۲۵ و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش مریم زن، کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند. ۲۶ چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ای زن، اینک پسر تو». ۲۷ و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو». و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانه خود برد.

جان سپردن عیسی

(متی ۲۷: ۴۵-۵۶، مرقس ۱۵: ۴۱-۳۳، لوقا ۲۳: ۴۹-۴۴)

۲۸ و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت: «تشنه‌ام». ۲۹ و در آنجا ظرفی پر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پر ساخته، و بر زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند. ۳۰ چون عیسی سرکه را گرفت، گفت: «تمام شده». و سر خود را پایین آورده، جان بداد.

۳۱ پس یهودیان تا بدن‌ها در روز سبت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیه بود و آن سبت، روز بزرگ بود، از پیلاطس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند. ۳۲ آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند. ۳۳ اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند. ۳۴ لکن یکی از لشکریان به پهلوئی او نیزه‌ای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد. ۳۵ و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و اومی داند که راست می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید. ۳۶ زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام شود که می‌گوید: «استخوانی از او شکسته نخواهد شد.» ۳۷ و باز کتاب دیگر می‌گوید: «آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست.»

تدفین عیسی

(متی ۲۷: ۶۱-۵۷، مرقس ۱۵: ۴۷-۴۲، لوقا ۲۳: ۵۶-۵۰)

۳۸ و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به سبب ترس یهود، از پیلاطس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلاطس اذن داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت. ۳۹ و نیکودیموس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مر مخلوط با عود قریب به صدرطل با خود آورد. ۴۰ آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با حنوط به رسم تکفین یهود پیچیدند. ۴۱ و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و در باغ، قبر تازه‌ای که هرگز هیچ کس در آن دفن نشده بود. ۴۲ پس به سبب تهیه یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

۲۰

قیام عیسی مسیح

(متی ۲۸: ۷-۱، مرقس ۱۶: ۸-۱، لوقا ۲۴: ۱۲-۱)

۱ بامدادان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است. ۲ پس دوان دوان نزد

شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می‌داشت آمده، به ایشان گفت: «خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذارده‌اند.»^۳ آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند.^۴ و هر دو با هم می‌دویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید،^۵ و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.^۶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبر گشته، کفن را گذاشته دید،^۷ و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علیحده پیچیده.^۸ پس آن شاگرد دیگر که اول به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.^۹ زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.^{۱۰} پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر می‌شود
(مرقس ۱۶: ۱۱-۹)

^{۱۱} اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده،^{۱۲} دوفرشته را که لباس سفید در برداشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.^{۱۳} ایشان بدو گفتند: «ای زن برای چه گریانی؟» بدیشان گفت: «خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذارده‌اند.»^{۱۴} چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن شناخت که عیسی است.^{۱۵} عیسی بدو گفت: «ای زن برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟» چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت: «ای آقا اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را بردارم.»^{۱۶} عیسی بدو گفت: «ای مریم! او برگشته، گفت: «ربونی» یعنی ای معلم.»^{۱۷} عیسی بدو گفت: «مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای

خود و خدای شما می‌روم.» ۱۸ مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که «خداوند را دیدم و به من چنین گفت.»

ظاهر شدن بر شاگردان

(لوقا ۲۴: ۴۳-۳۶)

۱۹ و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت: «سلام بر شما باد!» ۲۰ و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند. ۲۱ باز عیسی به ایشان گفت: «سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.» ۲۲ و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: «روح‌القدس را بیاید. ۲۳ گاهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.»

عیسی بر شاگردان منجمله بر توما ظاهر شده

(مرقس ۱۶: ۱۴)

۲۴ اما توما که یکی از آن دوازده بود و او را توام می‌گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود. ۲۵ پس شاگردان دیگر بدو گفتند: «خداوند را دیده‌ایم.» بدیشان گفت: «تا در دو دستش جای میخها را نبینم و انگشت خود را در جای میخها نگذارم و دست خود را بر پهلوی منم، ایمان نخواهم آورد.»

۲۶ و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما در خانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: «سلام بر شما باد.» ۲۷ پس به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا بین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان دار.» ۲۸ توما در جواب وی گفت: «ای خداوند من وای خدای من.» ۲۹ عیسی

گفت: «ای توما، بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشبحال آنانی که ندیده ایمان آورند.»

۳۰ و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. ۳۱ لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.

۲۱

عیسی بر شاگردان به هنگام ماهیگیری ظاهر می شود

۱ بعد از آن عیسی باز خود را در کتاره دریای طبریه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت: ۲ شمعون پطرس و توما معروف به توام و تنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان اوجم بودند. ۳ شمعون پطرس به ایشان گفت: «می روم تا صید ماهی کنم.» به او گفتند: «مانیز باتومی آیم.» پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.

۴ و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است. ۵ عیسی بدیشان گفت: «ای بچه ها نزد شما خوراکی هست؟» به او جواب دادند که «نی.» ۶ بدیشان گفت: «دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت.» پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند. ۷ پس آن شاگردی که عیسی او را محبت می نمود به پطرس گفت: «خداوند است.» چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت. ۸ اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دویست ذراع و دام ماهی را می کشیدند.

۹ پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند. ۱۰ عیسی بدیشان گفت: «از ماهی ای که الان گرفته اید، بیاورید.»

۱۱ پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پراز صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ وبا وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد. ۱۲ عیسی بدیشان گفت: «بیایید بخورید.» ولی احدی از شاگردان جرات نکرد که از او پیرسد «تو کیستی»، زیرا می دانستند که خداوند است. ۱۳ آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را. ۱۴ و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

گفتگوی عیسی با پطرس

۱۵ و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می نمایی؟» بدو گفت: «بلی خداوندا، تو می دانی که تو را دوست می دارم.» بدو گفت: «بره های مرا خوراک بده.» ۱۶ باز درثانی به او گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت می نمایی؟» به او گفت: «بلی خداوندا، تو می دانی که تو را دوست می دارم.» بدو گفت: «گوسفندان مرا شبانی کن.» ۱۷ مرتبه سوم بدو گفت: «ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می داری؟» پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت «مرا دوست می داری؟» پس به او گفت: «خداوندا، تو بر همه چیز واقف هستی. تو می دانی که تو را دوست می دارم.» عیسی بدو گفت: «گوسفندان مرا خوراک ده.» ۱۸ آمین آمین به تو می گویم وقتی که جوان بودی، کمر خود را می بستی و هر جا می خواستی می رفتی و لکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی خواهی تو را خواهند برد.» ۱۹ و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: «از عقب من بیا.»

۲۰ پطرس ملتفت شده، آن شاگردی که عیسی او را محبت می نمود دید که از عقب می آید؛ و همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه می زد و گفت: «خداوندا کیست آن که تو را تسلیم می کند.» ۲۱ پس چون

پطرس او را دید، به عیسی گفت: «ای خداوند و او چه شود؟»^{۲۲} عیسی بدو گفت: «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.»^{۲۳} پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که نمی میرد، بلکه «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه.»^{۲۴} و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینهارا نوشت و می دانیم که شهادت او راست است.^{۲۵} و دیگر کارهای بسیار عیسی به جا آورد که اگر فرد فرد نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته ها را داشته باشد.

قدیم ترجمہ

**The Old Persian Version of the Holy Bible in the
Persian language of Iran**

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

2015-04-21

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on 21 Feb 2024 from source files
dated 31 Aug 2023

42cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f